

# چگونگی فعالیت یافتن

## باورهای دینی

استاد طاهرزاده

جلسه اول

گروه فرهنگی المیزان

## فهرست

- ۳ ..... وسعت نفس و حضور آن در همه‌ی عوالم
- ۷ ..... معنی نورانی شدن قلب
- ۹ ..... موانع ارتباط با حقایق
- ۱۱ ..... حجاب زمان
- ۱۳ ..... امکان فهم زبان دین
- ۱۴ ..... راه برگشت به ذات بی‌زمان
- ۱۸ ..... عبور از صور ذهنیه و کشف صور برزخیه
- ۲۲ ..... پیداشدن راه
- ۲۴ ..... برکات سیر قلبی
- ۲۸ ..... سیر قلبی و چگونگی تغذیه‌ی آن
- ۳۰ ..... زندگی در عالم معنا
- ۳۳ ..... حضور بالفعل
- ۳۵ ..... صاحبان دل

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ  
عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ  
وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا»<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورید به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتاب‌هایی که قبلاً نازل کرده، و هر کس به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است.

## وسعت نفس و حضور آن در همه‌ی عوالم

آیه‌ی فوق مؤمنین را به ایمانی عمیق‌تر به حقایق عالم هستی نسبت به ایمان قبلی خود دعوت می‌کند تا با تفصیل بیشتر با آن حقایق مرتبط شوند و بر این اساس وظیفه‌ی ما است که از طریق عبادات و زیارات و حج و اعتکاف، باورها و ایمان خود به حقایق را نحوی به حالت بالفعل در آوریم که نفس ناطقه انسان وسعت پیدا کند و با حقایق عالم متحد شود. این کار در صورتی ممکن است که نفس انسان از محدودیت‌ها آزاد شود.

عنایت دارید که باورهای شرعی یعنی اعتقاد داشتن به حقایقی که در بیرون از ذهن ما واقعیت دارند و ساخته ذهن ما نیست. حال سؤال این است، وقتی عقل ما متوجه شد که چنین حقایق نورانی مثل خدا و ملائکه و قیامت و نور انبیاء و اولیاء در عالم خارج از ذهن ما موجود است، چگونه می‌توان با آن‌ها مرتبط شد؟ به عبارت دیگر چگونه می‌توان نفس ناطقه خود را وسعت دهیم تا با آن‌ها متحد گردد و خود را در مرتبه نورانی آن‌ها بیابد؟ ایرادی که عرفا به اهل فلسفه می‌گیرند و ایراد به جایی هم هست، این است که می‌گویند شما «دانایی»تان را مساوی «دارائی» گرفته‌اید و متذکر می‌شوند که این حجاب بزرگ است. البته منظورشان فیلسوفانی مثل ارسطو است و گرنه امثال صدرالمتألهین «رحمة‌الله‌علیه» که قهرمان جمع بین علم به عالی‌ترین مفاهیم، و سلوک در راستای متحدشدن با آن‌ها است.

عرض بنده آن است که افقی که باید از طریق عبادات از جمله حج و زیارت و اعتکاف برای خود تعیین کنیم و سخت مواظب باشیم از آن غافل نشویم، عبارت است از این که در نفس خود آن چیزی را که بدان معتقدیم به فعلیت برسانیم. خطا از آن جا پیش می‌آید که گمان کنیم آنچه از حقایق معنوی می‌شناسیم و بدان اعتقاد داریم، این اطمینان به وجود آن‌ها همان اتحاد با آن‌ها است، و همین موجب می‌شود که بهره‌ی لازم را از عبادات خود نبریم.

نفس ناطقه‌ی ما به جهت تجرد خاصی که دارد استعداد اتحاد با حقایق را به خوبی در خود داراست، ولی انسان سالک باید برنامه داشته باشد که

در عبادات خود چنین هدفی را دنبال کند و این استعداد را بالفعل و در خود حاضر کند. آری؛ این باور و شعور خوبی است که انسان بفهمد حقایقی در این عالم هست، و این که متوجه باشد همین حالا ملائکه و معاد و سایر حقایق ملکوتی موجودند و نیز متوجه باشد وجود نورانی پیامبران و ائمه علیهم السلام همین حالا در عالم هست، و یا این که وجود مقدس حضرت صاحب الامر علیه السلام همین حالا در عالم هستی حاضرند، باور ارزشمندی است و حکایت از شعور خوب آن کسی می کند که متوجه وجود چنین حقایقی شده است، ولی این ابتدای کار است، کار اصلی آن است که شرایط فراهم کنیم تا هم اکنون نفس ما با آن حقایق مرتبط و متحد گردد، و شخصیت ما به گونه‌ای بالفعل عین ارتباط و انس با آن‌ها گردد.

ما از طریق فلسفه و عرفان نظری می توانیم متوجه وجود چنین حقایقی در عالم هستی بشویم ولی کار دین ارائه راه کارهایی است جهت رساندن انسان‌ها به آن حقایق و اتحاد جان آن‌ها با حقایق.

دلایل فلسفی به خوبی روشن می کنند نفس ناطقه انسان وسعتی لایقف دارد یعنی در هیچ یک از مراتب هستی متوقف نمی شود، مقامش مقام «ماسوی الله» است، یعنی به غیر از خدا، تمام کمالات عالم وجود را می تواند داشته باشد، ولی توانایی در داشتن، غیر از آن است که فعلاً دارد.<sup>۲</sup> وقتی انسان متوجه چنین وسعتی در خود شد حالا دامن پیامبر

---

۲ - جنبه‌ی تکوینی نفس ناطقه‌ی هر انسانی هم اکنون در تمام مراتب هستی حاضر است ولی جنبه تشریحی آن بستگی به هر کدام از افراد انسانی دارد که آیا توانسته است با رفع موانع به حقیقت تکوینی خود دست یابد یا نه. مثل این که هر موجودی از نظر تکوینی عین ربط و اتصال به خداوند است ولی هر کس باید از طریق رفع موانع و حجاب‌ها، قلب و جان خود را متوجه

خدا ﷻ را می‌گیرد که ای قلبی که در تمام این عوالم سیر کرده‌ای، ما را با آن‌ها متحد گردان، درست است که به گفته مولوی:

ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم باز همان‌جا رویم جمله، که آن شهر ماست  
 خود ز فلک برتریم، وز ملک افزون‌تریم زین دو چرا نگذریم، منزل ما کبریا است  
 عالم خاک از کجا، گوهر پاک از کجا بر چه فرود آمدید، باز کنید این چه جاست  
 بخت جوان یار ماست، دادن جان کار ماست غافله سالار ما، فخر جهان مصطفی است  
 و درست است که متوجه شدیم که وسعت نفس ناطقه انسان «لایقف»

است و به هیچ یک از عوالم وجود محدود نیست و در تمام عوالم حاضر است، حال سؤالی که برایمان می‌ماند این است که پس چرا خود را در آن عوالم احساس نمی‌کنیم؟ آری هم‌اکنون نفس شما از آسمان اول تا آسمان هفتم که افق عالیّه آسمان‌هاست، در تمام آن‌ها حاضر است و می‌تواند ناظر بر بهشتیان و جهنمیان باشد. همان حضوری که زیدبن حارثه به جهت وسعت نفسش پیدا کرده بود به طوری که رسول خدا ﷺ بعد از نماز صبح جوانی را دیدند که آثار ریاضت در سیمایش نمایان است سؤال کردند «كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا زَيْدُ؟» ای زید در چه حالی هستی؟ عرض کرد «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا» ای رسول خدا در حال یقین هستم. حضرت فرمودند: «إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟» برای هر یقینی حقیقتی و آثاری هست، حال حقیقت و آثار یقین تو چیست؟ جوان گفت: یا رسول الله! بر اثر یقین همواره محزونم و شب‌ها خواب را از چشمانم

---

پروردگارش نماید تا جنبه‌ی تشریحی او هماهنگ با جنبه‌ی تکوینی او گردد، و توانسته باشد از جنبه‌ی تکوینی خود به نحو احسن بهره‌برداری کند.

ریوده... نَفَسَم به کلی از دنیا و آنچه در آن است انصراف پیدا کرده تا جایی که کَأَنَّ عَرْشِ پروردگار را می بینم که برای حساب نصب شده و همه برای حسابِ قیامت محشور شده اند و من در میان آن ها هستم ... پس از آن که رسول خدا ﷺ سخنان جوان را شنیدند رو به مردم کرده فرمودند: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ»؛ و به او فرمودند: «الزِّمُّ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ»؛ این حالتی را که در آن هستی حفظ کن.<sup>۳</sup> با توجه به این که آن جوان عرض کرد یا رسول الله من دارم جهنمیان و بهشتیان را هم اکنون می بینم و خودم را هم در قیامت می بینم، و حضرت هم تأیید فرمودند، پس می شود در عین این که انسانی در صف نماز صبح نشسته است نفس او بالفعل در عالی ترین عوالم وجود حاضر باشد.

### معنی نورانی شدن قلب

نورانی شدن قلب یعنی در قلب توان نظر به حقایق ایجاد شود. انصراف از دنیا، نفس را جلو می برد و انسان در جلوی خود، حقایق معنوی را می بیند. همان طور که چشم سر جلوی پایش را می بیند تا زمین نخورد. وقتی حدِّ انسان «لا یقف» است تمام عالم هستی جلو اوست و اگر بتواند نگاه کند، می بیند. چون نفس مجردش از نظر تکوینی هم اکنون در تمام عوالم غیب حاضر است، عمده توسل به پیامبر خدا ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام است که راه حضور بالفعل در این عوالم را به ما نشان دهند تا تشریحاً و با اختیار خود در شخصیت تکوینی خود محقق شویم.

همه‌ی ما فطرتاً همه کمالات را داریم ولی اراده‌مان به طرف دیگری است، اگر همه اراده‌ی خود را یک اراده کنیم و بخواهیم حقایق موجود در جلوی خود را بنگریم، می‌بینیم.

ما در عوالم غیبی عالم هستی حاضریم ولی متوجه چنین حضوری نیستیم، مثل این که نفس انسان در ضربان قلب ما حاضر است و اگر نفس از بدن ما منصرف شود دیگر قلب ضربان ندارد، ولی با این همه اراده خاص ما - که خودمان به عنوان شخص خودمان اراده کرده باشیم در ضربان قلب خود حاضر باشیم - در صحنه نیست. نفس ناطقه‌ی انسان در همه عوالم هستی حاضر است و نسبت به همه آن‌ها آگاهی دارد اما شما به عنوان شخص شخیص خودتان چنین حضوری را برای خود بالفعل نکرده‌اید، چون به چیزهای دیگری نظر دارید و آن‌ها را انتخاب کرده‌اید. باید خودتان آن حضور را انتخاب کنید تا سرمایه‌ی شما محسوب شود و با داشتن آن استعداد، بالفعل در آن عوالم حاضر باشید. برای چنین حضوری، عبادات، زیارات و اعتکاف لازم است و اگر استمرار در اعمال عبادی با توجه به چنین افقی باشد، معجزه می‌کند، زیرا نیازی نیست که به آن عوالم بروید، شما در آن عوالم هستید، کافی است آن‌ها را انتخاب کنید و با انصراف از غیر، به آن‌ها نظر بیندازید. خودش پیش می‌آید، همین که وارد این وادی شویم آرام آرام پیش می‌آید و آنچه را باور داریم و نفس ناطقه ما هم در کنار آن حقایقی که ما باور داریم حاضر است، به صورت بالفعل برای ما محقق می‌شود در نتیجه خود را با همه‌ی عوالم مأنوس می‌یابیم.

در یک جمع‌بندی تا حال این چند نکته مطرح شد:

- ۱- نفس ناطقه ما در تمام عوالم عالم غیب هم اکنون حاضر است، چون حدّ انسان «لایقف» است.
- ۲- ما به عنوان یک انسان مؤمن به وجود حقایق عالم معنا اعم از ملائکه و قیامت و ارواح ذوات مقدسه ائمه معصومین علیهم السلام باور داریم.
- ۳- استعداد بالفعل کردن این باورها در ما هست باید راه کار آن را بشناسیم و به عنوان برنامه‌ی درازمدت بدان عمل کنیم.
- ۴- برای بالفعل در آوردن باورها باید اولاً: موانع را رفع نمود. ثانیاً: عوامل تحقق آن را به صحنه آورد.

### موانع ارتباط با حقایق

در یک کلمه می توان گفت آنچه مانع امر فوق می شود «دنیا» است با همان معنایی که قرآن و روایات از دنیا معرفی می کنند. شاید مشخص ترین خصوصیات دنیا که حجاب کامل بین ما و حقایق می شود زمان مندی دنیا است. فلسفه حکمت متعالیه به خوبی ثابت کرده که وقتی ذات عالم ماده عین حرکت است و زمان هم حاصل حرکت است پس دنیا عین زمان است. اگر ما بخواهیم از ذات دنیا آزاد شویم باید از ذات زمان آزاد شویم و دین راه کار آزاد شدن از زمان را به خوبی برای ما بیان فرموده، که *إن شاء الله* روشن خواهد شد.

به هر حال برای بالفعل کردن باورها و متحد شدن با حقایق عوالم هستی باید از دنیا به عنوان مانع آن هدف، بگذریم. شاخصه دنیا زمان است و عامل تحقق حضور در عوالم معنا «قلب» است و باید آن را به صحنه

آوریم. هر کس به اندازه‌ای که بتواند قلب خود را به صحنه آورد و به تعبیر دیگر هر کس قلب داشته باشد راه ارتباط و اتحاد با عوالم عالیه هستی را یافته است.

وظیفه‌ی ما است که دائماً در انجام باورهای خود قلب را در صحنه نگه‌داریم و در همین حین نگاهمان به دنیا، نگاهی فوق زمان و زمان‌زدگی باشد، تا هم راه پیدا شود و هم قلب حرکت کند. عباداتی مثل نماز و حج و اعتکاف و زیارت ائمه علیهم‌السلام برای آن است که راه پیدا شود، چون در این گونه عبادات باید نظرت را از همه راه‌هایی که در زندگی ساخته‌ای، برگردانی و حتی طوری باشد که خیالات دنیایی را هم با خود نیاوری. وقتی راه پیدا شد و قلب هم در صحنه آمد عبادات ما نتیجه می‌دهد، چون نفس ناطقه یا قلب در چنین شرایطی است که می‌تواند به سوی عالم معنی حرکت کند و با انوار عالم اعلی روبه‌رو شود و از آن‌ها نور و معرفت بگیرد و بصیرت یابد.

اگر در عبادات خود بهره لازم را نمی‌گیریم چون هنوز راه برایمان پیدا نشده است، اگر راه پیدا شد با کم‌ترین عبادات بیشترین نتایج حاصل می‌شود. وقتی راه پیدا شد بسیاری از مؤمنین در حد امثال مرحوم قاضی طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» خواهند شد، چون اکثر مؤمنین کمتر از آن عزیز عبادت نمی‌کنند، مشکلشان در چگونگی عبادت است، نه در کمیت آن. حتی اگر بعضی از عزیزان رغبت به عبادت طولانی ندارند چون در راه نیستند تا با نور عباداتشان شوق به جلورفتن پیدا کنند. بیشتر باید به دنبال راه باشیم، راه که پیدا شد همان اذکار و عبادات که انجام می‌دهید برای نتیجه‌گیری

کافی است، صلوات‌های ما آن صلواتی می‌شود که اولیاء الهی با ذکر آن هزاران حجاب را مرتفع می‌کنند. اگر در عباداتان دل نورانی شد علاقه‌تان به عبادات شدیدتر می‌شود و شوق ادامه‌ی آن در شما رشد می‌کند، تا جایی که نمی‌توانید از آن‌ها دل بکنید، عمده در این مسیر برای رسیدن به چنین فعلیتی یکی «رفع موانع» و دیگر «ایجاد عوامل» است.

### حجاب زمان

موضوع آزادی از زمان و عبور از گذشته‌ای که رفته، و مشغول‌نشدن به آینده‌ای که نیامده است، موجب می‌شود که ما از دو چیز که هیچ‌کدام فعلاً نیستند، یعنی گذشته و آینده، آزاد شویم. و در «حال» قرار گیریم. حقایق عالم معنا، فوق هر زمان و مکانی، همین حالا موجودند، پس آن‌که به گذشته و آینده نظر دوخته، به حقایقی که هم‌اکنون موجودند و در جلو جان او قرار دارند نظر ندارد، چگونه انتظار دارد با حقایق مرتبط شود، در حالی که او چشم جان خود را جای دیگر انداخته است.

ای کمان و تیرها انداخته یار نزدیک و تو دور انداخته این که می‌گویند «الْمُعْتَكِفُ يُعْكَفُ الذُّنُوبَ وَ يَجْرِي لَهُ مِنَ الْأَجْرِ، كَأَجْرِ عَامِلِ الْحَسَنَاتِ كُلِّهَا»<sup>۴</sup> معتکف از گناهان باز می‌ایستد و بدین وسیله اجری مانند اجر کسی که همه نیکی‌ها را انجام می‌دهد، خواهد داشت. چون محبت از دنیا و خرید و فروش و بحث و جدل و صحبت زیاد، موجب می‌شود که روح نتواند به جنبه تجرد خود - که ماوراء زمان است -

منتقل شود. از آن مهم تر برای نزدیکی به جنبه‌ی تجرد، اعمال حج است که باید تماماً دنیا را پشت سر بگذاری و از کثرت به سوی وحدت سفر کنی. حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ»؛ که می‌فرماید به سوی خدا فرار کنید. فرمودند: «مِنَ الظُّلْمَةِ إِلَى الْحَجِّ» از ظلمت دنیا به سوی حج و رؤیت حق فرار کنید.

تا نظر به گذشته و آینده داریم، از واقعیات هستی که در «حال» قرار دارند محبوب هستیم و برای آزادشدن از گذشته و آینده، به کاربردن دستورات دین بسیار کارساز است. واقعیت این است که ذات و جان ما فارغ از هر زمانی در «حال» حاضر در همه جا حاضر است، ولی وهم ما خیالات غیر واقعی برای خود می‌سازد و ما را مشغول گذشته و آینده می‌کند، چون ذات ما آزاد از گذشته و آینده در «حال» حاضر است، اگر خود را در دست خیالات و آرزوها ندهیم بیش از آن که تصور کنیم، خود را در «حال» حاضر می‌یابیم، نرسید چطور؟ همت کنید می‌بینید. همواره سؤال مربوط به چیزهایی است که وجود آن نزد آدم نیست، ولی این جا؛ جای نگاه کردن است و نه جای سؤال کردن. آیا کسی سؤال می‌کند به تابلویی که جلو ما است که چطور آن را نگاه کند؟ کافی است نگاه کند، می‌بیند. باید نظر کنید، مطمئن باشید می‌بینید. شما به اصول خود توجه کنید و مجرد بودن و لایقف بودن و فوق زمان و مکان، در همه جا حاضر بودن خود را از نظر دور ندارید، نگاه کنید، می‌بینید. تا روشن شود اگر با عوالم غیب و معنی مرتبط نیستیم، هنوز خودمان نیستیم، غیری را جای خود نشانده‌ایم، کافی است به خود برگردیم.

حیله کرد انسان و حیله‌اش دام بود      آن‌چه خود پنداشت خون‌آشام بود  
در بیست و دشمن اندر خانه بود      حیله فرعون از این افسانه بود

## امکان فهم زبان دین

تمام دستورات دین برای آن است که خود را از ناخود جدا کنیم و با خودی باشیم که عین حضور در عالم وجود است. انسان به جهت ذات خود، در همه عوالم حاضر است و اگر کسی خود را خیلی آلوده به دنیا نکرده باشد، زبان دین را می‌فهمد، چون دین چیزی جز همان حقایقی که او با آن‌هاست به او متذکر نمی‌شود. میان سخن دین که نظر به حقایق غیر محسوس دارد با سخن از اعتباریات که قراردادهای ذهن بشر است فرق بسیاری است. اعتباریات نسبت‌هایی است که در رابطه با زندگی زمینی پیش می‌آید، مثل یک‌طرفه بودن خیابان است که یک طرفه بودن در ذات خیابان نیست، ما قرار می‌گذاریم که به جهت رفع مشکل ترافیک آن را یک طرفه کنیم. از آن طرف علم ریاضی، نظام موجود در عالم کثرت را تبیین می‌کند و همان قواعد عالم کمّیات است، حال نفس بعضی از انسان‌ها به دقائق نظام کمّیات نظر ندارد و لذا ریاضیاتشان ضعیف است، ولی چون نفس انسان در عوالم غیب و معنی حاضر است، و دین نیز متذکر آن عالم است، نمی‌شود گفت کسی در ذات خود استعداد دیندار شدن ندارد. می‌شود انسان به اعتباریات بشری توجهی نداشته باشد، چون حقیقتی ندارند که نفس با آن‌ها مرتبط باشد، می‌شود کسی ریاضیاتش ضعیف باشد، چون به عالم کمّیات نظری نمی‌کند، اما نمی‌شود

کسی دین‌داری‌اش در ذاتش ضعیف باشد، چون ایمان عبارت است از این که نفس انسان بدون حجاب با حقایق عالم مرتبط گردد، و این در ذات همه انسان‌ها هست، مشکلشان در حجاب‌هایی است که بین خود و آن حقایق ایجاد کرده‌اند.

فلسفه با مفاهیم عالم وجود مرتبط است و لازمه‌ی دانستن فلسفه، دانستن بعضی از مقدماتی است که فیلسوفان وضع کرده‌اند، کار خوبی است ولی موضوع آن عین واقع نیست، با مفاهیمی از حقایق مرتبط است. آیا واقعاً این عَرَض و جوهر که در فلسفه برای پدیده‌ها قائل می‌شویم، در واقع در خارج هست؟ یا این‌ها حکم ذهن ما است که بر خارج حمل می‌کنیم تا بتوانیم آن را تحلیل کنیم، به همین جهت بعضی‌ها هر چه فکر می‌کنند نمی‌توانند جوهر و عَرَض را بپذیرند، در فلسفه می‌گوییم؛ رنگ سیب عرض است و ذات سیب جوهر است، طرف مانده است مگر یک سیب بیشتر در بیرون هست، جوهر و عرضش کو؟ پس نمی‌توان گفت اگر کسی فلسفه ندانست دین‌داری‌اش ضعیف است، چون ایمان از طریق ارتباط قلب با حقایق خارجی مُحَقَّق می‌شود و این توانایی در هر نفسی هست. ما نباید دین را با اصطلاحات فلسفی مخلوط کنیم تا مردم احساس کنند بی‌دین‌اند.

### راه برگشت به ذات بی‌زمان

به نظرم تا حدی روشن شد که ما بی‌زمانی و بی‌مکانی را در ذات خود داریم. پس ابتدا باید متذکر بی‌زمانی و بی‌مکانی خود باشیم و سپس آن را

برای خود بالفعل کنیم تا بتوانیم فوق زمان و مکان زندگی نماییم، و شرط بالفعل کردن آن، فاصله گرفتن از دنیا و عالم ماده است، فاصله گرفتن از دنیایی که عین حرکت و زمان است و رسول خدا ﷺ در رابطه با آن فرمودند: «دَعُوا الدُّنْيَا لِأَهْلِهَا فَمَنْ أَخَذَ مِنَ الدُّنْيَا فَوْقَ مَا يَكْفِيهِ أَخَذَ حَتْفَهُ وَ هُوَ لَا يَشْعُرُ»<sup>۵</sup> دنیا را به اهل دنیا واگذارید، و هر کس از دنیا بیش از مقدار نیازش برداشت کند، ناخودآگاه دست به نابودی خود زده است. این نوع دستورات که تأکید می‌فرماید ما از دنیا فاصله بگیریم عملاً به ما می‌فرماید به ذات بی‌زمان خودتان برگردید، چون دوری از دنیا یعنی انصراف از آرزوهای آینده و غم‌های گذشته و این یعنی آزادی از حجاب زمان و برگشت به ذات خود، همان خودِ مجردِ مستقر در مقام «حال» و گسترده در تمام عالم هستی.

وقتی انسان به «حال» برگشت، خدا هم در «حال» است، پس ارتباط با خدا ممکن می‌گردد و راه پیدا می‌شود. به اصطلاح می‌گوئیم وارد حضور قلب شدیم. قلب یعنی همان حقیقت انسان که از زمان و مکان آزاد شده است. پس وقتی قلب در صحنه آمد یعنی ناخود رفت و خود واقعی انسان به صحنه آمد، خودی که استعداد ارتباط با خدا و عوالم غیب در او هست. در بحث «اعتکاف و چگونگی ورود به عالم آن» عرض شد، اعتکاف به آن نحوی که به ما دستور داده‌اند یک نوع مُردن و خارج شدن از قیل و قال دنیا و وارد شدن به برزخ است، و به این جهت در اعتکاف باید روزه‌دار باشید تا نزدیک شوید به انسانی که مرده است و مثل مرده که در

دست غسل است، خود را در دست اراده خداوند قرار دهید، در آن شرایط هیچ اراده و نقشه‌ای برای خود نکشید تا حجاب اسباب و وسایل از جلو قلب شما کنار رود، از خود بمیرید تا به نور الهی زنده شوید، مثل انسانی که وقتی از حیات دنیایی مُرد به حیات برزخی زنده می‌گردد و در نتیجه متوجه واقعیاتی در اطراف خود می‌شود که تا آن موقع از آن‌ها غافل بود. وقتی انسان را در قبر گذاشتند و لحد را بر روی او قرار دادند، نفس او که تا حال امید داشت دوباره این بدن را به حرکت بیندازد و به زندگی دنیایی ادامه دهد، دیگر ناامید می‌شود، همین که در اثر آن ناامیدی از تدبیر بدن خود منصرف شد، یک‌مرتبه خود را با ملائکه‌ی نکیر و منکر روبه‌رو می‌بیند. با توجه به این قاعده آنچه را باید خوب بفهمیم آزادی از بدنی است که ما را در زمان نگه داشته و مانع به صحنه آمدن قلب شده است.

این که به ما دستور داده‌اند «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»؛<sup>۶</sup> قبل از آن که بدن‌هایتان بمیرد، خودتان بمیرید، یعنی جان و روان را از دنیا بیرون بکشید تا با ذات خود که به وسعت هستی است روبه‌رو شوید.

نفس انسان در ذات خود آماده سیر به سوی عوالم غیب و قیامت است ولی گرفتار صورت‌های دنیا شده، باید آرام آرام و با عبادات ممتد و مستمر آن را به حقیقتش برگردانیم. حتماً کودکان را ملاحظه کرده‌اید که در ماه‌های اول تولدشان به سختی دستشان را بالا می‌آورند، ولی همین‌طور و به طور مستمر این کار را ادامه می‌دهند و چون استعداد آن را در بدن

خود دارند بالأخره موفق می‌شوند، حالا برای آن که دستشان را به دهانشان برسانند مشکل دارند، هر چه به طرف دهندشان می‌آورند این طرف و آن طرف می‌رود ولی چون استعداد این را دارد که دستش را به دهانش برساند، با استمرار بالأخره موفق می‌شود. در مورد نفس هم نباید بگوئیم اگر نفس استعداد حضور در عالم غیب و قیامت را دارد چرا خود را در آن عوالم حاضر نمی‌یابیم، فراموش نکنید فعلاً مقیم «اسفل سافلین» هستید، باید با اراده‌های ممتد و مستمر و به عنوان شخص خاص، حضور در آن عالم را اراده کنید تا آرام آرام حجاب‌های بین شما و آن عوالم رقیق شود و بتوانید با عوالم برتر ارتباط برقرار کنید. همان‌طور که نفس کودک می‌طلبد دستش به دهانش برسد و همین‌طور بدن را به کار می‌گیرد و به آن فرمان می‌دهد تا بدن آماده پذیرش فرمان نفس شود و همین که نفس اراده کرد بدن فرمانش را بپذیرد، انسان هم وقتی از طریق معارف الهی متوجه حقایق عالم معنا شد و با انصراف قلب از دنیا نظر خود را به آن حقایق انداخت حالا با عبادات مستمر آرام آرام خود را در آن جا حس می‌کند، چون ذاتش در آن جا است، کافی است حجاب‌ها کنار رود. در صورت رویکردی درست عبادات موجب کناررفتن حجاب‌ها و بالفعل شدن باورها است.

رفع حجاب بین خود و عوالم غیب و قیامت از طریق شناخت عوامل غفلت و رفع آن‌ها ممکن است، و گرنه ذات انسان هم‌اکنون در آن عوالم حاضر است.

استعداد حضور در عوالم معنا هم اکنون در همه هست، مثل حضور فطرت که در همه هست، ولی همان طور که هر کس باید فطرت خود را وارد زندگی کند و آن را به صورت بالفعل در آورد، حضور خود در عوالم معنا را نیز باید وارد زندگی کند و به عبارت دیگر سعی کند با آن ذاتی از خودش زندگی کند که در عوالم هستی موجود و حاضر است، و این با آن نوع مُردن که عرض کردم ممکن می‌شود، اگر از آن غفلت کنیم قوه واهمه دوباره ما را به گذشته و آینده وصل می‌کند و از واقعی‌ترین واقعیات عالم وجود محرومان می‌نماید.

### عبور از صور ذهنیه و کشف صور برزخیه

هرچه انسان با به‌صحنه آوردن ذات مجرد خود از گذشته و آینده آزاد شد و به «حال» آمد متوجه می‌شود در مقام «جمع» است و گذشته و آینده دیگر خیلی قدرت خارج کردن او را از حال و حضور ندارد، انسان زمان‌زده، قیامت و خدا را دور می‌بیند ولی هرچه بیشتر به ذات مجرد خود برگشت کند، قیامت و خدا را نزدیک‌تر می‌یابد به طوری که اگر در این مسیر رشد کرد، آینده را نیز نزد خود می‌یابد. اولیاء الهی با همین نگاه آینده را هم اکنون در نزد خود دارند و به بقیه خبر می‌دهند. مثل قیامت که همه‌ی گذشته دنیایی شما نزد شما حاضر می‌شود و به قول قرآن: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا»؛<sup>۷</sup> و آنچه را انجام داده بودند در نزد خود حاضر می‌یابند. روزه و مسجد و اعتکاف کاری شبیه قیامت با

نفس انسان انجام می‌دهد، به شرطی که خودمان مسائل گذشته و آینده را دنبال نکنیم و خود را از حضور در «حال» محروم ننماییم. اگر در مسجد و اعتکاف و حج و زیارت در فکر آن هستیم که مثلاً فلان چک را چطوری با فلان چک جفت و جور کنیم، انتظار نداشته باشید نفس شما آماده سیر در عوالم غیب و معنا باشد.

کاری کنید تا با به حضور بردن نفس در «حال» راه را پیدا کنند، راه که پیدا شد اگر سری هم به دنیا زدید، نفس شما دوباره به همان حالت حال و حضور بر می‌گردد و سیر خود را ادامه می‌دهد. این همان مقامی است که قرآن در موردش می‌فرماید: «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ»؛<sup>۸</sup> انسان‌هایی که خرید و فروش آن‌ها را از یاد خدا غافل نمی‌کند. اگر خیال و خاطره‌ای آمد که شما را از «حال» خارج کند، شما آن را دنبال نکنید و به دنبالش راه نیفتید، این‌ها صُورَ ذهنیه‌ای هستند که از دنیا با خود آورده‌اید، طوری نیست که می‌آید، اشکال وقتی پیدا می‌شود که شما هم از آن‌ها استقبال کنید. و گرنه می‌آید و چون تحویلش نگرفتید می‌رود و هدیه‌ی بی‌محلّی به صُورَ خیالیه، حضور بیشتر شما در عوالم بالا می‌شود. و معنی و برکاتِ آزاد شدن از قیل و قال دنیا بیشتر برایتان روشن می‌گردد. باید مواظب بود در خلوتِ خود اراده‌های اهل دنیا در ما حاکم نباشد و نظر به مشیت الهی داشته باشیم و خود را در اختیار فرمان او قرار دهیم.

باید در امثال اعتکاف و حج و زیارت با کنترل اراده‌های دنیایی، مزه عبور از صور ذهنیه‌ی دنیا را به جان خود بچشانیم و عملاً به تولدی دیگر دست یابیم، چنانچه حضرت عیسی علیه السلام فرمودند: «لَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَنْ لَمْ يُؤَلَدْ مَرَّتَيْنِ»<sup>۹</sup> هرگز به ملکوت آسمان‌ها و زمین دست نمی‌یابد کسی که دوبار متولد نشود.

در این حالت یک نوع زندگی دیگر شروع می‌شود. پس باید از دنیا مُرد تا به حیاتی دیگر متولد شد و مُردن از دنیا با آزاد شدن از زمان شروع می‌شود. به گفته مولوی:

فکرت از ماضی و مستقبل بود      چون از این دو رست مشکل حل بود  
چون شود ذهنت همه مشغول «حال»      نایب اندر ذهن تو فکر محال  
وقتی انسان در «حال» قرار گرفت و با حقایق عالم وجود مرتبط شد  
دیگر چیزی نیست که در دسترس او نباشد و او بخواهد به فکر  
به دست آوردن چیزهای محال باشد.

پس از مُردن و ورود به عالم برزخ، وقتی روح انسان امیدش را از دنیا برید، و دیگر صور ذهنی دنیایی را تعقیب نکرد، چنانچه اهل ایمان باشد پس از سؤال ملکین، در مقابل رویش افقی به سوی بهشت باز می‌شود که تا چشم کار می‌کند گشاده و روح افزا است «ثُمَّ يَفْسَحُ لَهٗ فِي قَبْرِهٖ مَدَدًا بَصَرِهٖ ثُمَّ يَفْتَحُ لَهٗ بَابًا إِلَى الْجَنَّةِ»<sup>۱۰</sup> در همین راستا برای انسانی که در خلوت خود به صور ذهنیه دنیایی بی‌محلّی کند حجاب‌ها کنار می‌رود و

۹ - «ممد الهمم»، آیت الله حسن زاده، ص ۶۵۵.

۱۰ - «تفسیر علی بن ابراهیم»، ص ۲۴۶. «کافی»، ج ۳، ص ۲۳۱.

افق عالم معنا برایش گشوده می‌شود. حجاب‌های «چه بخوریم»، «چه بپوشیم» و «چه داشته باشیم» نمی‌گذارد نفس مجرد ما از عالمی که در آن هست بهره‌مند شود.

اگر چشم انسان باز شود و فقط در نور وظیفه الهی عمل کند عملاً خود را دست خدا داده است و حجاب‌های بین او و انوار الهی برطرف می‌شود، دیگر نه زمان گذشته او را به خود مشغول می‌کند و نه زمان آینده او را می‌رباید.

در عالم غیب و معنا هم اکنون روح اولیاء الهی و نیز انوار ملائکه‌الله و روح انسان‌های وارسته چون شهدا و حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» و علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» و امثالهم حاضر است، به عبارت دیگر به جز روح آن‌هایی که گرفتار گناهان خود هستند، روح بقیه در عالم غیب حاضر و فعال است و نفس شما در صورتی که محبوب قیل و قال دنیا نباشد و آمادگی‌های لازم را در خود ایجاد کند، می‌تواند با آن‌ها مرتبط شود و از نور آن‌ها بهره‌مند گردد. ما گرفتار زمان و مکان هستیم، آن‌ها در عالم بی‌زمان و بی‌مکان حاضرند. و شما به اندازه‌ای که از زمان و مکان آزاد شوید خود را در آن عالم می‌یابید. اهل دنیا چون مردند، گرفتار گناهانشان هستند و لذا در حدی که اذن دارند می‌توانند به ما سر بزنند و شما آن‌ها را در خواب - که کمی از حواس خود آزادید- می‌یابید، ولی موقعیت اولیاء الهی فرق می‌کند اگر ما وسعت پیدا کنیم می‌توانیم با آن‌ها مأنوس شویم. حال چه اُنس شمّی و بویایی و چه اُنس سمعی و یا بصری و چه اُنس نوری و معنوی به وسیله قلب، بستگی دارد که شما ظرفیت و طلب کدام را داشته

باشید. بعضی اراده کلی شان این نیست که بخواهند با صورت علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» مأنوس باشند، نظر به نور فکری ایشان دارند، روحشان بر اساس اراده غالبی که بر آنها حاکم است عمل می کند و لذا اُنس نوری و قلبی نصیبتان می شود. البته جمع آن هم ممکن است، که هم اُنسِ صوری واقع شود و هم اُنسِ معنوی. آن جا اراده غالب عمل می کند، دیگر دست شما نیست، همان طور که در خواب شما دست خودتان نیستید دست ملکاتان هستید. ملکه‌ی غالب، کار خود را می کند و سیر مناسب خود را دارد.

### پیداشدن راه

آری با دفع موانع بین روح و عوالم معنا، روح با آن عالم مرتبط می شود و اساسی ترین مانع همان زمان زدگی است که انسان را در گذشته و آینده پراکنده می کند، و به آن جهت روح مقام «جمع» ندارد تا با چیزهایی که حقیقتشان جمع است روبه رو شود. وقتی از طریق دستورات شرعی فهمیدیم چگونه از زمان زدگی در آییم و جایگاه هر نگاه حرام را در محرومیت قلب از ارتباط با عوالم غیب و معنویت فهمیدیم، راه را پیدا کرده ایم و می فهمیم به حکم و وظیفه عمل کردن چه برکاتی دارد، چون در آن حالت جان بی کرانه خود را با خدایی که عین بی مکانی و بی زمانی است مرتبط کرده ایم.

راه که پیدا شد و آرام آرام در آن قدم زدیم دین به طرز فوق العاده ای جای خود را در قلب ما باز می کند، چون معلوم می شود تنها دین و

دستورات آن، در پیچه‌ی ارتباط با حقایق قدسی و عالم اسماء الهی خواهد بود. وقتی دین راه را نشان داد و افق را نمایاند و افقی که هیچ محدودیتی ندارد در جلو انسانی که در ذات خود محدود به هیچ حدی نیست، گشوده شد، قلب دیگر به انوار کم راضی نیست، این یکی از هنرهای دین الهی است، از ابتدا نمی‌آید وظایف سنگین را به ما پیشنهاد کند، ابتدا کاری می‌کند تا قلب راه بیفتد، قلب که راه افتاد و در افق خود انوار معنوی را دید، دیگر خودش به اعمال و وظایف کم قانع نیست، نهایت تلاش را می‌کند تا از نهایی‌ترین کمالات بهره‌مند شود.

چون این موضوع را فهمید، به خودش می‌گوید:

هر چه در این راه نشانت دهند گرنستانی به از آنت دهند  
 به خود نهیب می‌زند که در هیچ منزلی متوقف نشود و هیچ حجابی را  
 برای خود نپسندد، حتی حجاب‌های نورانی را. می‌خواهد خدا را داشته  
 باشد.<sup>۱۱</sup>

وقتی این طرف حل شد که انسان از زمان و زمانیات و دنیا آزاد شد، آن طرفش که عبارت باشد از ذات مجرد یا قلب، خودش راه می‌افتد. دین الهی دقیقاً همین دو کار را می‌کند. شما تمام دستورات دین را که نگاه کنید یا می‌خواهد دفع موانع بکند یا رشد عوامل.

کسانی از دین الهی بهره کامل می‌برند که بخواهند راه را بیابند و در راهی که یافته‌اند جلو بروند. کسی که به دنبال پیدا کردن راه و سیر کردن

---

۱۱ - در مناجات شعبانیه ندا سر می‌دهی: «حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ...» خدا یا!

آنچنان انقطاعی می‌خواهم که حجاب‌های نوری را نیز بشکافد و فقط با تو مأنوس باشیم.

در آن است، یا در تلاش است برای دفع موانع، و یا در تلاش است برای رشد عوامل. وقتی به او بگویی «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»<sup>۱۲</sup> دشمن ترین دشمنان تو همین نفس اماره تو است که در پیش خودت می‌باشد، به خوبی تصدیق می‌کند و می‌فهمد مانع راه یعنی چه. از خدا تقاضا می‌کند:

باز خر ما را از این نفس پلید      کاردش تا استخوان ما رسید  
کسی که به دنبال راه است و راه افتاد تازه می‌فهمد این راه موانعی  
دارد که باید پشت سر گذاشت و باید از خود شروع کند و خود را از  
آرزوهای آینده و خاطرات گذشته برهاند تا در حضور و حال درآید.  
ملائکه حاضر، ائمه علیهم‌السلام حاضر، روح اولیاء الهی حاضر و ما غایب، در  
ناکجا آباد گذشته و آینده به سر می‌بریم که هیچ کدام واقعیتی ندارد، یا  
رفته است و یا نیامده. با توجه به این مبنا هر آیه و روایتی که در این  
دستگاه بیاید جایش معلوم است. یا متذکر ما است که از موانع آزاد شویم،  
و یا به ما دستور می‌دهد چگونه عوامل اتصال به عوالم غیب را رشد دهیم.

### برکات سیر قلبی

به عنوان نمونه چند روایت می‌خوانیم و در آن تدبّر می‌کنیم تا ببینیم  
چگونه روایات حرف اصلی را می‌زنند:

حضرت جواد علیه السلام می فرماید « الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُلُوبِ أْبْلَغُ مِنْ إِيْتَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْمَالِ »<sup>۱۳</sup> رسیدن به خدای متعال از طریق قلوب کامل ترین رسیدن است نسبت به تلاش به وسیله جوارح و اعمال.

حضرت در این روایت به ما توصیه می فرماید قلب خود را در مسیر به سوی خدا راه بیندازی و اگر با قلب خود نظر به خداوند کنی خیلی زودتر به مقصد می رسید. خیلی خوب است صد رکعت نماز بخوانیم و خود امامان علیهم السلام هم به ما دستور داده اند اما همان هایی که ما را توصیه به اعمال عبادی کرده اند و بر برکات و ثواب آن ها نیز تأکید فرموده اند، برای اهلش می فرمایند با به کار انداختن قلب خیلی زودتر به نتیجه می رسید، آن هم به نتیجه ای کامل تر. با این که منظورشان از عبادات با جوارح، همراه بودن با حضور قلب است، با این همه حالا باب دیگری را باز می کنند که انسان با قلب خود دائماً در صحنه باشد و آزاد از نظر به کثرات و رها از زمان، در عوالم هستی و در محضر حق تعالی حاضر باشد.

یک نحوه حضور قلب هست که کم و بیش در نماز برای عزیزان پیش می آید و برکات بسیار زیادی هم دارد، ولی حضرت علیه السلام در روایت فوق به یک نوع حضور قلب دیگری اشاره دارند که فقط در عبادات نیست، بلکه در آن حضور قلب، انسان در فضای حضور قلبی که نظر به عالم بقاء دارد، زندگی می کند. می فرمایند این راه برای رسیدن تو به مقاصد معنوی رساتر و روشن تر است از این که خواهی با آن عبادات به مقصد برسی، در عین این که آن ها جای خود باید محفوظ باشد. هنر آن است که قلب

دائماً نظرش به حق باشد و به اصطلاح قرآنی «اَوَّاب» باشد، که هر چه رجوع می کند، به حق رجوع کند. خداوند در وصف حضرت ایوب علیه السلام می فرماید: «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ»؛<sup>۱۴</sup> چه بنده خوبی بود، دائماً به حق رجوع می کرد. حضرت جواد علیه السلام می خواهند ما بتوانیم قلب خود را در چنین حالتی قرار دهیم که قلبمان دائماً در محضر حق باشد. در واقع آیه فوق رمزالموز شخصیت حضرت ایوب علیه السلام را از این زاویه معرفی می کند.

بنده در احوالات یکی از بزرگان تأمل می کردم که رمز موفقیت ایشان در سیر در عوالم کجا است، به این نکته رسیدم که ایشان پس از کسب معارف عالی، قلب خود را از زمان آزاد کرده و تا آن جا که ممکن بوده در حضور نگه داشته و لذا قلبش راه افتاده است. عرفای بزرگ اهل مطالعه و تفکرند ولی همه ی آن کارها را با حفظ قلب در محضر حق انجام می دهند. از جمله عواملی که قلب را در حضور نگه می دارد تفکر در روایات ائمه معصومین علیهم السلام و آیات قرآن است. اگر کسی قلبش در صحنه باشد روایات و آیات در حفظ حضور قلب و نگه داشتن آن در حال و حضور بسیار مؤثر است.

ابتدا انسان باید از کثرات به عنوان عوامل جذب کننده ی دل، منصرف شود و روی هم رفته متوجه اسماء الهیه باشد تا وقتی قلب از جذبات دنیایی متوجه عالم معنا شد بتواند با نظر به اسماء الهیه سیر کند و خود را در حضور نگه دارد. منظورم از توجه به اسماء الهیه آن است که قلب او تمام حرکات و سکانات عالم و آدم را به حق نسبت دهد، و قلب متوجه

باشد پروردگار عالم بر اساس سُنن و انوار خود عالم را مدیریت می‌کند، حالا این مدیریت با جلوه‌ی کدام اسمی از اسماء است، مرحله دوم است. به هر حال ابتدا باید انسان معارف الهیه را کسب کند ولی فقط مشغول درس و مدرسه نباشد، بلکه وقتی معارف چشم دل او را متوجه عوالم غیب و معنا نمود، دل را از آن‌ها منصرف نکند و آن را در محضر حقایق الهیه نگه دارد، وقتی قلب راه را پیدا کرد و در حضور رفت، حالا دیگر کار و تلاش و درس و مدرسه او را از راه بدر نمی‌برد. حضرت آیت‌الله بهجت «حفظه‌الله‌تعالی» بیشتر مشغول فقه‌اند ولی خودشان می‌فرمایند از همین طریق برکات معنویه لازم نصیبشان می‌شود، چون در حین تدریس فقه قلب خود را در محضر حق نگه می‌دارند. یکی از رفقای طلبه ما طوری قلبشان در حضور حق بود که می‌گفتند وقتی ساده‌ترین مسائل فقهی را هم می‌خواندم، با دیدن هر روایتی، حتی روایات مربوط به غسل جنابت، نورانیتی می‌دیدم که اشکم جاری می‌شد. مثل کربلایی کاظم ساروقی که هر آیه‌ای را می‌دید نور می‌دید. وقتی قلب به صحنه آمد و در هر صحنه‌ای خواستید وارد شوید ابتدا قلب وارد شد، نور معنویت را در جلوات مختلف می‌بیند. البته این رؤیت کم و زیاد دارد، نمی‌شود شما بگوئید پس چرا ما نمی‌بینیم، معلوم نیست نبینید، ممکن است شکل رؤیت فرق بکند. عمده به صحنه آمدن قلب است برای رؤیت حق، حالا اگر قلبتان در صحنه باشد با یک روایت که روبه‌رو می‌شوید نور آن شما را تحت تأثیر قرار می‌دهد و چشمتان را به چیزهایی باز می‌کند، ولی همین روایت برای کسی دیگر ممکن است هیچ نورانیتی نداشته باشد و چشمش

متوجه آن چه باید بشود، نشود، چون قلبش در صحنه نیست. بنده هر کس را می‌شناسم که به نتایجی رسیده هنرش در نگه‌داری و حفظ قلب در «حال» و نظر به حق بوده است.

### سیر قلبی و چگونگی تغذیه‌ی آن

با شرح فوق باز به روایت مذکور توجه فرمایید؛ حضرت می‌فرماید: اعمال عبادی، انسان را می‌رساند. اما یک چیزی هست که «ابلیغ» است، بیشتر می‌رساند و آن «الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُلُوبِ» است نظر کردن به خدا است از طریق قلب‌ها. دو نوع می‌توان «قصد الی الله» کرد. یک طور با عبادات عملیه، یک طور هم با خودِ قلب. حضور در حج و اعتکاف و زیارات، قدرتِ «الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُلُوبِ» را ممکن می‌سازد، چون دنیایی که قلب را مشغول می‌کند رفته است و قلب آزاد از دنیا مانده است، این قلب وقتی نظر کند حق را در مقابل خود می‌یابد. چون خودش مجرد است و در همه عوالم غیب و معنی از نظر ذات حاضر است. عمده، موانعی است که باید برطرف شود. وقتی در اعمالی مثل حج و زیارت و اعتکاف، قلب آزاد شد و توجه به عالم معنا برایش پیش آمد، راه را پیدا کرده است، درست است که آن معنویت پس از مدتی از منظر قلب می‌رود، اما چون راه را پیدا کرده دوباره به سراغش می‌آید، عکس‌العمل بیرونی‌اش این می‌شود که قلبش مایل شده قرآن بخواند. این میل به قرآن خواندن؛ عکس‌العملِ توجه قلب به عالم غیب و معنویت است که با خواندن قرآن آن توجه را تغذیه می‌کند. قصد الی الله از طریق قلب موجب سیر به عوالم

معنوی می‌شود و دل طالب معنویات می‌گردد. برای تغذیه دل باید چیزهایی به آن داد تا نهایت نتیجه را به دست آورد. اگر قلب آماده است با قرآن و روایات تغذیه شود، نور قرآن و روایات را در اختیارش بگذارید، اگر آنقدر آماده نیست، اشعار عرفانی و جملات عرفای واقعی و تفاسیر قرآن و شرح روایات را در اختیارش قرار دهید، تا در حضور بماند. مواظب باشید وقتی قلبتان آماده‌ی تغذیه با بیشترین‌ها است با کمتر از آن تغذیه‌اش نکنید، مثلاً اگر با قرآن می‌تواند حضور خود را حفظ کند به خواندن حافظ و مثنوی بسنده نکنید. البته منظورم این نیست که از ارتباط قلب با مثنوی و حافظ محروم شوید، به قول آیت‌الله انصاری همدانی «رحمة‌الله‌علیه» سالک تا آخر عمر به مثنوی مولانا نیازمند است. اخیراً که مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» با شعرا جلسه‌ای داشتند فرمودند: مثنوی اصلِ اصل قرآن است. و گفتند مرحوم مطهری هم با من هم عقیده بود. عرض بنده آن است که اگر دل آماده تغذیه با حقایق برتر است شما کم‌تر از آن به آن ندهید، عکس آن هم هست، که اگر در حدّ مثنوی و حافظ می‌تواند در حضور باشد نمی‌شود نور بالاتر در اختیار آن بگذارید، چون پس می‌زند. موضوع حساسی است مواظب باشید سهل‌انگارانه جایگزینی انجام ندهید. وقتی دل هوای سیر در عوالم معنا را داشت زود با کمترین جایگزین آن را جواب ندهید که در این صورت سهل‌انگارانه جواب دل را داده‌اید. ببینید اگر با قرآن و روایت می‌توانید به سر ببرد از همان‌ها شروع کنید. وقتی دل می‌آید سراغتان یعنی می‌خواهد در عوالم غیب و معنویت سیر کند، از طرفی ذات شما مجرد است، و موجود مجرد محدود

به مکان و زمان خاصی نیست، پس هم خودش در یک لحظه همه جا هست و هم در عالمی که سیر می کند اگر حجاب هایش کنار رفته باشد همه حقایق در یک لحظه در جلو او حاضرند، به یک میهمانی خاصی رفته است که اگر درست نگاه کند و چشمش را از نظر به غیر زدوده باشد همه میوه ها و اطعمه و اشربه را یک جا جلو خود دارد. هنر آن است که قلب در صحنه باشد و نظر کند و ببیند و مرتبط باشد و تغذیه کند. می فرماید: این طور رفتن نسبت به سایر رفتن ها، کامل تر است، «ابلیغ» است، چون قلب را در صحنه آورده است. در قرآن داریم: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»<sup>۱۵</sup> در قیامت و در شرایط زدوده شدن کثرات عالم ماده، نه مال به کار آید و نه فرزند، مگر آن کس که با قلب سلیم به محضر حق آید. به گفته امام معصوم، قلب سلیم قلبی است که جز خدا در آن نباشد، و نظرش از غیر خدا منصرف شده باشد. چون قلبی به ما داده اند که می تواند به خدا بنگرد، باید آن را به دست آورد و موانع از دست رفتنش را شناخت تا بتوان آن را از آن ها آزاد کرد و در صحنه ی نظر به حق نگاهش داشت، چون ذاتش آنچنان است که می تواند به عالم معنا و جلوات الهی نظر کند و در آن جا سیر نماید.

### زندگی در عالم معنا

وقتی قلب به سراغ شما آمد، یعنی ذات مجرد شما طالب انصراف از عالم کثرت و سیر در عالم وحدانی شد، باید آن حالت را بشناسیم و سعی

کنیم در آن حالت زندگی کنیم، وقتی آن حالت برای ما شناخته شد اگر هم مدتی قلب سر به هوا شد از طریق آیات و روایات آن را به عالم اصلی اش برمی گردانیم و از این طریق قلب رفته برمی گردد.

راه پیدا کردن قلب و به راه آوردن آن نیاز به سواد و درس فراوان ندارد، عمده در حضور نگاه داشتن قلب است و این با عبادات انجام می گیرد، با زیارت و اعتکاف راه را پیدا می کند و با سایر عبادات در راه باقی می ماند و اگر هم رفت برمی گردد. عمده نظر به قلب است و تلاش برای حفظ آن در حضور حق. وقتی مسئله روشن شد که با حفظ حضور قلب سیر شما «أَبْلَغ» و کامل تر است، دیگر همه دستورات دین برای شما معنی خاص خود را می دهد و آن عبارت می شود از عوامل حفظ حضور قلب در محضر حق. همه چیز در دین برای شما وسیله حفظ حضور قلب می گردد. امیدواریم باب موضوع در به حضور آوردن قلب را باز کرده باشیم تا خودتان با تلاش ممتد قلب را در صحنه ی حضور و «حال» نگه دارید و از برکات آن بهره مند گردید.

رسول خدا ﷺ در رابطه با برکات به صحنه آوردن قلب می فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا جَعَلَ لَهُ وَاعِظًا مِنْ قَلْبِهِ»<sup>۱۶</sup> چون خداوند برای بنده ای خیری بزرگ بخواهد، واعظی و متذکری را از طریق قلب برای او قرار می دهد. تا دلش با بصیرتی که می یابد دائماً او را در هر منظری متوجه حقایق عالم بگرداند.

اولین حرف این روایت این است که اگر خداوند به کسی لطف کند می‌تواند با قلبش به سر برد و از اندرزها و تذکرات آن بهره‌گیرد. نکته دوم این که چون ذات انسان یا همان قلبش مجرد است<sup>۱۷</sup> و در همه عوالم حاضر است، وقتی حجاب‌های بین او و عوالم معنوی مرتفع شود، به همان اندازه‌ای که مرتفع شود، متذکر آن حقایق می‌شود چون در آن عوالم سیر می‌کند و از انوار آن‌ها بهره‌می‌گیرد.

إن شاء الله تا حال دو نکته برای عزیزان روشن شده، یکی این که ذات ما که همان قلب باشد در همه عوالم وجود حاضر است و دیگر این که موانع ارتباط ما با آن عوالم توجه به کثرات عالم ماده و زمان زده بودن ما است و گرنه می‌توانستیم با اولیاء الهی در عالم غیب و معنویت مرتبط باشیم. حال طبق روایات اخیر اگر از زمان زدگی آزاد شویم، به لطف الهی متوجه و متذکر عالم معنویت می‌گردیم و از طریق قلب بهره‌هایی از عالم معنویت نصیب ما می‌شود فرمودند: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ جَعَلَ لَهُ وَاعْظَا فِي قَلْبِهِ»<sup>۱۸</sup> خداوند از طریق قلب او وعظ‌هایی به او القاء می‌کند. حال مبانی این وعظ چیست؟ از ملائکه و انوار اسماء الهیه می‌توانند باشند تا نور ائمه علیهم‌السلام و علماء ربانی. می‌فرماید اگر انسان کاری کرده باشد که شایسته

---

۱۷ - فیلسوفان به ذات مجرد انسان نفس ناطقه می‌گویند ولی روایات واژه «قلب» را برای آن به کار می‌برد. چون حقیقت ما به واقع چیزی جز همان قلب نیست، اعضاء ما ربطی به حقیقت ما ندارد، عرفا نیز حقیقت انسان را همان قلب اطلاق می‌کنند. واژه نفس ناطقه یک واژه انتزاعی است.

نظر خداوند شود خداوند حجاب‌های بین او و انوار غیبی را رقیق می‌کند تا قلب او بتواند از انوار آن‌ها مُتَعَطَّ گردد و بهره‌مند شود.

## حضور بالفعل

حالتی را که انسان بتواند با عوالم غیب مرتبط شود حضور بالفعل می‌گویند. وقتی حضور انسان نسبت به آن عوالم بالفعل شد دیگر در آن جا زندگی می‌کند و با تمام وجود حقایق معنوی را با جانش می‌چشد و به تعبیر دیگر با آن‌ها متحد می‌گردد. این حالت با آن حالتی که انسان از طریق کتاب و درس متوجه وجود حقایق غیبی شود فرق می‌کند، چون نفس از طریق تعقل و استدلال با مفاهیم عالم غیب مرتبط می‌شود، ولی قلب از طریق رفع موانع خود را در آن جا احساس می‌کند و با آن عوالم یگانه می‌شود، این نحوه ارتباط به معنی بالفعل شدن باورها در جان انسان است.

گاهی از خود می‌پرسیم چرا نکات معنوی که به ذهن می‌سپاریم پس از مدتی از ذهن می‌رود؟ علتش آن است که فقط به ذهنتان سپردید، ولی در عالم آن نکات حاضر نشدید تا قلبتان با آن‌ها متحد شود. اگر جان انسان با حقایق مرتبط نشود به واقع به آن حقایق عالم نشده است، هرچند برای انسان از آن حقایق بگویند و او تکرار کند، باز در خود که نظر کند می‌بیند آن‌ها را ندارد.

در قرآن موضوع فوق را به طرز زیبایی مطرح می‌کند، آن‌جایی که می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي

بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۱﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ؛<sup>۱۹</sup> خداوند همه اسماء را به آدم آموخت، سپس همان اسماء را به ملائکه عرضه کرد، پس به ملائکه فرمود؛ اگر راست می‌گویید که شایسته‌ی خلیفه‌اللهی هستید از آن اسماء به من خبر دهید. گفتند خداوندا تو بلند مرتبه‌ای، ما به جز آن چه تو به ما علم دادی علمی نداریم و تو خودت عالم هستی به همه مخلوقات و حکیم هستی و می‌دانی چه مخلوقی شایستگی خلیفه‌اللهی دارد.

آدم از نظر وسعت طوری بود که می‌توانست اسماء الهی را تعلیم بگیرد و جانش آن‌ها را بچشد، در حالی که در مورد ملائکه نفرمود به آن‌ها هم تعلیم داد، بلکه فرمود به آن‌ها عرضه کرد، چون نمی‌توانستند با همه اسماء الهی متحد شوند. لذا بعد از عرضه همه اسماء به ملائکه، علی القاعده باید آن‌ها هم از آن‌ها آگاه می‌شدند، ولی وقتی خداوند فرمود مرا از آن اسماء خبر دهید گفتند ما فقط آنچه را آموخته‌ایم می‌دانیم. پس معلوم است دانایی حقیقی با نظر به حقایق به دست نمی‌آید، باید جان آن چنان وسعتی داشته باشد که بتواند با آن‌ها متحد شود، منتها اگر در عین داشتن آن وسعت، نظر به کثرات او را از حقایق غافل کرد، با تذکر به خود برمی‌گردد، ولی اگر مخلوقی وسعتش در حد اتحاد با همه حقایق نبود، اگر آن‌ها را هم را ببیند نمی‌فهمد تا از آن‌ها خبر دهد. در واقع انسان در ذات خود با همه حقایق مرتبط است، حال با سلوک دینی، آن وسعت، بالفعل می‌شود و انسان خود را در آن عوالم احساس می‌کند و متوجه

می‌شود عجب! در همه این عوالم حضور داشته است و از آن‌ها غافل بوده است. به همین جهت در قیامت به او می‌گویند: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»<sup>۲۰</sup> تو از این عوالم غافل بودی، پس ما پرده را از جلو تو برداشتیم پس بینا شدی. اگر کسی در این دنیا تلاش کند حجاب‌ها را عقب بزند و چشم دل خود را به چیزهایی که او را به خود مشغول می‌کنند و از سیر در عوالم وجود باز می‌دارند، نیندازد، به همان اندازه از انوار آن عالم بهره‌مند می‌شود و از طریق قلبش وعظ و پند می‌گیرد.

### صاحبان دل

پس آنچه باید مورد توجه قرار گیرد به صحنه آوردن قلب است و عرض شد هر کس هم که به جایی رسید با در حضور قرار دادن قلب به آنجا رسید. به عبارت دیگر باید «دل» به دست آورد و آن را حفظ نمود. به گفته خواجه عبدالله انصاری: «اگر بر آب روی، خسی باشی. اگر بر هوا پری، مگسی باشی، دلی به دست آور، تا کسی باشی.» منظورش آن است که باید اهل دل شوی، نه این که بروی دل مردم را به دست آوری، این کار خوبی است، اما حرف خواجه چیز دیگری است و مقصد دیگری را دنبال می‌کند. در راستای روایت حضرت جواد علیه السلام که فرمودند: سیر به سوی خدا از طریق دل، انسان را کامل‌تر به مقصد می‌رساند، خواجه هم می‌فرماید سعی کن دل را در صحنه داشته باشی.

در روایت داریم که رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ»؛<sup>۲۱</sup> خداوند به ظاهر شما و به اعمال شما نمی‌نگرد، لکن به قلب شما می‌نگرد. وقتی انسان قلب را به صحنه آورد و از زمان آزاد شد و با مستقر شدن در «حال»، نظرش به حقایق افتاد، هزاران رمز و راز در جلو راهش قرار می‌گیرد که باید یکی یکی آن‌ها را بگشاید و جلو رود. مثل ورود در نماز است که تا انسان وارد نشده است هیچ خیالی هم به سراغ او نمی‌آید، ولی همین که وارد نماز شد انواع خیال‌ها جلو او سبز می‌شود، چون می‌خواهد از ساحتی به ساحت دیگر سیر کند و لذا صُور موجود در ساحت قبلی مانع است. در سیر از زمان به «حال» هم موضوع از همین قرار است، روح عادت کرده به زمان هر چه می‌خواهد خود را در «حال» نگه‌دارد، هجوم خیالات گذشته و آرزوهای آینده او را می‌رباید، ولی اگر قلب را در صحنه بیاورد و دائم آن را در محضر حق نگه دارد بالأخره از این پل می‌گذرد و صاحب‌دل می‌شود، و همان‌طور که خواجه گفت: «دلی به دست آور تا کسی باشی» وقتی صاحب‌دل شد واقعاً کس می‌شود و دیگر دنبال قدرت‌نمایی و کرامت داشتن نیست، حالا کرامت پیش آمد، بحث دیگری است ولی صاحب‌دل دنبال این کارها نیست. گفت:

یک چشم‌زدن غافل از آن یار نباشید      شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

کمال هر انسان به این است که دل او چقدر در صحنه ارتباط با حق است، سرمایه اصلی انسان همین دل است و استعداد سیر در عوالم غیب و معنا و انس با خلوت نشینان عالم قدس.

با ورود به عبادات به قصد آزاد شدن از زمان و سیر در عوالم وجود، آرام آرام این استعداد شروع به شکوفایی می کند و در یک کلمه باورها به حالت بالفعل در می آید. راه کار ورود به آن عالم را رسول خدا ﷺ به ما چنین می فرماید: «لَوْلَا تَزْيِيدٌ فِي حَدِيثِكُمْ وَ تَمْرِيحٌ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ»<sup>۲۲</sup> اگر پرحرفی های شما نبود و قلبتان مشغول کثرات نمی بود، حتماً آنچه من می دیدم می دیدید و آنچه من می شنیدم می شنیدید. چون ذات ما در آن جاها است خودمان توجه آن را از آن جا به اینجا انداخته ایم. پرحرفی ما را مشغول کثرات می کند و مشغولیات قلبی، ما را گرفتار خیالات واهی می نماید و عملاً از ساحت بی کرانه نفس ناطقه یا قلب خارج خواهیم بود.

ای همه دریا چه خواهی کرد؟ نم	وی همه هستی چه می جویی؟ عدم
ای مه تابان چه خواهی کرد؟ گرد	ای که مه در پیش رویت روی زرد
تو خوش و خوبی و کان هر خوشی	تو چرا خود منت باده کشی
تاج کرمناسبت بر فرق سرت	طوق اَعْظَيْنَاكَ آویز ببرت
جوهر است انسان و چرخ او را عرض	جمله فرع و پایه اند و او غرض
ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش	چون چینی خویش را ارزان فروش

علم جویی از کتب‌ها ای فسوس      ذوق جویی تو ز حلوا، ای فسوس  
بحر علمی در نمی پنهان شده      در سه گز تن عالمی پنهان شده  
می چه باشد یا سماع و یا جماع      تا بجویی زو نشاط و انتفاع  
آفتاب از ذره‌ای شد وام خواه      زهره‌ای از خمره‌ای شد جام خواه  
جان بی کیفی شده معبوس کیف      آفتابی حبس عقده، اینت حیف  
مولوی در اشعار بالا ما را متوجه ذات بیکرانه‌ی خود می کند و این که  
چگونه آن را در تنگنای محدود دنیا متوقف کرده ایم.

داشتن قلب آرام، لطف بزرگ خداست، قلبی که قیل و قال‌های دنیا  
آن را اشغال نکرده و آن را از جای خود جدا ننموده است. قلب آرام،  
قلب محکمی است که دنبال خیالات و خاطرات راه نمی افتد، گفت:  
خس خسانه می رود بر روی آب      آب صافی می رود بی اضطراب  
قلب آرام، چون آب صافی است که با آرامش و استحکام در جای  
خود مستقر است و هیچ چیز آن را از نظر به حق و سیر در عوالم معنا  
نمی تواند جدا نماید.

وقتی خواستیم به دستور رسول خدا ﷺ عمل کنیم و از پرحرفی خود را  
نجات دهیم و قلب را از تحرك خیالات آزاد کنیم باید دست به دامان  
امام صادق علیه السلام شویم و راه کار این مرحله را از آن حضرت بگیریم که  
می فرماید: «فَأَجْعَلْ قَلْبَكَ قَبْلَةً لِّلسَانِكِ، لَا تُحَرِّكُهُ إِلَّا بِإِشَارَةِ الْقَلْبِ وَ  
مُؤَافَقَةِ الْعَقْلِ وَ رِضَى الْإِيمَانِ»؛<sup>۳۳</sup> قلب خود را قبله زبانت قرار بده، زبان را

به حرکت در نیاور مگر به اشاره قلب و موافقت عقل و رضایت ایمان. با رعایت این دستورالعمل مسلم از ساحت عالم کثرت به عالم وحدت سیر می‌کنید. این روایت بین اهل سلوک روایت مشهوری است و هر کس به اندازه همت خود از آن بهره‌ها گرفته است. این که شنیده‌اید بعضی از بزرگان اهل سلوک با یک روایت سال‌ها زندگی می‌کنند آن روایات از این نوع روایات است. می‌فرماید حالا که انسان می‌خواهد حرف بزند قبل از سخن گفتن قلب را در جلوی خود داشته باشد، اگر قلب اجازه داد و آن سخن را مزاحم حضورش در عوالم غیب ندید، و علاوه بر آن، آن سخن عاقلانه بود و مخالف دستورات شرع نبود، آن را بگوید.

وقتی انسان تلاش کرد خود را در محضر حق ببرد و در آن عالم مستقر شد، زبان باید آزاد نباشد، همین که می‌خواهید سخن بگوئید در منظر خود به قلب بنگرید اگر آن سخن شما را از «حال» و حضور خارج می‌کند خود را کنترل کنید، چون گفتن آن سخن همان و از جا کنده شدن قلب همان. به گفته مولوی:

ای زبان، هم آتش و هم خرمنی      چند این آتش درین خرمن زنی؟

در نهان، جان از تو افغان می‌کند      گرچه هرچه گویی اش آن می‌کند

زبان چیز عجیبی است، معلوم نیست ما در اختیار اویم یا او در اختیار ما، و چگونه است که بعضاً خودمان تحت تأثیر گفته‌های خود قرار می‌گیریم؟ باید با دقت کامل تمرین کرد تا همواره هر سخنی با نظر به قلب از زبان جاری شود و قلب قبله زبان انسان گردد تا اولاً: آن سخن، سخن حکیمانه‌ای باشد و ما را گرفتار کثرت کلام نکند. ثانیاً: سخنی باشد

که قلب ما را جلو ببرد و فهم اجمالی آن را به شعور تفصیلی بدل کند، و این یکی از معجزات سخنی است که با قبله قرار دادن قلب اداء شود، به طوری که عملاً موجب رقیق شدن حجاب‌های قلب می‌شود.

علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» در راستای آزاد شدن نفس ناطقه یا قلب از حجاب زمان غزلی دارند که با آن این جلسه را به پایان می‌رسانم.

گذر ز دانه و دام جهان و خویش مباح که مرغ با پر آزاد می‌کند پرواز  
زمن نبوش و میاسا در این دو روز جهان که پیش روی تورا می‌است سخت دور و دراز  
بسی دمیده در این جویبار سبزه نغز بسی شکفته در این بوستان شکوفه ناز  
بسی چمیده در این کوهسار کبک ڈری بسی رمیده در آن آهوان مشک‌انداز  
به خویش آی و تماشای پیش تازان کن که هیچ نابد از این کاروان راه، آواز  
نشان مهر که دیده است در سرای سپنج جهان به کس ننماید دو روز چهره باز  
به ساز و سوز بهار و خزان شکیا باش به تنگنای جهان باش «وَرَس»<sup>۲۴</sup> را انباز  
به هرزه راه مپیما و خویش خسته مساز که پیش پای تو باشد بسی نشیب و فراز  
در یک کلمه باید ماوراء این دنیا زندگی کرد، چون ذات ما ماوراء  
این دنیا است، در این حالت است که به ساز و سوز بهار و خزان می‌توانیم  
شکیا باشیم و از حال و حضور بدر نیاییم.

خدایا به حقیقت اولیاء خودت، به حقیقت صاحب زمان ﷺ ما را از بند  
آینده و گذشته آزاد و متوجه انس با خودت بگردان.

«والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته»